

حس خوبی دارد اینکه آدم‌های دوست‌داشتنی و کارراه‌انداز زندگی‌ات، نزدیک و دم‌دست باشند. دلت قرص می‌شود به بودنشان در میانه شلوغی‌های زمانه و لحظه‌های تیره و روشنی که با تاروپود دنیا عجین شده است. آرام می‌شوی از اینکه گاه‌گداری دست‌برداری از دودین‌ها، نگرانی‌ها و مباداها، بنشیني کنارشان و با چند دقیقه خلوت و چند کلمه‌ای درددل، نفسی تازه کنی. اگر جسم خاکی‌شان در این دنیا نباشد، سنگ مزارشان می‌شود مامن و مایه امید برای از نوبند شدن و با قدم‌هایی محکم‌تر از پیش، حرکت در جاده زندگی را از سر گرفتن. این، حال دل‌کسانی است که بهانه حضورشان در بوستان‌های شهر با تدفین شهدای گمنام رنگ‌بوی دیگری به خود گرفته است. تغییرات احتمالی در فضای کلی بوستان‌ها پس از خاک‌سپاری پیکر شهدا، سوآلی است که برای یافتن پاسخش راهی تعدادی از این نقاط می‌شویم تا مردم بر ایمان وضعیت بوستان‌ها را پیش و پس این میزبانی روایت کنند.

● کوچ ناهنجاری‌ها

«همین خیابان پارک را مستقیم بگیر و برو تا انتها، مزار را می‌بینی.»، انتظامات بوستان ارم واقع در پنجه‌ن ۴۵ این‌طور نشانی می‌دهد. در مسیر، تعداد آدم‌های در حال تردی که می‌بینیم، به تعداد انگشت‌های دست هم نمی‌رسد. به عمد، صبح یک روز غیرتعطیل را که خبری از مناسبت مذهبی و اجرای برنامه‌ای ویژه در مزار شهید نباشد، انتخاب کرده‌ایم. خودش است، مزاری با سنگ سفید و مرمرین که روی آن، همه آنچه از بقایای پیکر شهید فهمیده شده، این‌طور درج شده است: مرداد ۱۳۶۱ که در عملیات رمضان آسمانی شد، بیست و هشت ساله بود.

یک دقیقه بعد، کمی کمتر یا بیشتر. نخستین زائر از راه می‌رسد. مردی است جاف‌تاده و کت و شلوا ری که گذر عمر را از موی سر وریش سپیدش می‌شود فهمید. با احتیاط از اینکه مزاحم خلوتمان با شهید نشود، نزدیک می‌آید، روی سنگ دست می‌گذارد و تندتند «حمد، وسه‌بار، قل‌هوا...» را زمزمه می‌کند. پیرمرد، چهل‌سالی می‌شود که ساکن این محدوده است. آن زمان نه خبری از این بوستان بود و نه جمعیت مترکم منطقه، همه‌اش باغ‌های میوه بود و سرسبزی. «علی اصیل» رانده است و مسافرکشی می‌کند. مشاهداتش از اوضاع این بوستان،

به‌روز و ساعت خاصی محدود نمی‌شود، هر روز و در هر ساعتی که دلش هوا یی شود، می‌آید اینجا و قدم می‌زند، چه از زمانی که پیکر شهید در این بوستان آرام گرفته است و چه پیش‌تر از آن. تفاوتش در این است که با آمدن شهید، به‌گشت و گذارش در بوستان، یک زیارت روزانه هم اضافه شده است. به‌ساز نیمه‌آماده نزدیک مزار شهید اشاره می‌کند و می‌گوید: از دی‌ماه پارسل که شهید آمده است اینجا، زمان عیدها برنامه جشن و شادی به‌پا می‌شود. شب‌های جمعه هم دعای کمیل می‌خوانند و صبح‌هایش، دعای ندبه. قبلا در این پارک از این خبرها نبود که.

با همه تغییراتی که به‌آن اشاره می‌کند، فاصله وضعیت فرهنگی بوستان راتا عاری شدن از آسیب‌ها، معنی‌دار می‌داند و می‌گوید: آن‌هایی که رفتارهای ناهنجار دارند، پررتر و در تکرار کارهایشان سمج‌تر از این حرف‌ها هستند، به‌این نقطه از پارک و دوروبر شهید نمی‌آیند و کارهایشان را می‌برند به فاصله‌های دورتر از این مزار.

● بوستان‌گردی یا آرامش از تدفین شهید در این بوستان بی‌خبرند، سه بانوی ساکن گلشهر که در قسمت بانوان بوستان ارم، بساط پیک‌نیکشان را جمع کرده‌اند و در حال خروج هستند. از اهالی گلشهر هستند و برای دوره‌می زنانه به اینجا آمده‌اند، اما وضع برای بانوی میان‌سالی که کمی آن‌سوتر مشغول استفاده از وسایل ورزشی است، تفاوت دارد. معصومه ساقیان، از قدیمی‌های محله پنجه‌ن است و بیست‌سالی می‌شود که در این محدوده سکونت دارد. رک‌وراست می‌گوید که وضعیت اینجا تا همین یک‌سال پیش خراب بود. خراب از نظر او یعنی دیدن آدم‌هایی که دورهم جمع می‌شدند و قلیان می‌کشیدند. دیدن صحنه‌هایی از روابط ناسالم، از دیگر مصداق‌هایی

به رسم میزبانی

مردم و کارشناسان از تغییرات بوستان‌های شهر پس از تدفین شهدا می‌گویند



عکس: مهرداد صفایی/اخبار

است که او را از راه می‌داد. آن‌طور که برایمان تعریف می‌کند، فضای پارک چنگی به‌دل نمی‌زد، البته برای خانواده‌هایی که دنبال ساعتی تفریح سالم بودند و نمی‌خواستند بچه‌هایشان آسیب‌هایی از این دست را به‌صورت زنده و مستقیم نظاره‌گر باشند.

وقتی درباره تدفین شهید گمنام در این بوستان صحبت می‌کند، چیزی از جنس غرور و شادی به‌لحنش اضافه می‌شود، طوری که انگار یک مزیت بزرگ به‌محله سکونتش اضافه شده است: درست نمی‌دانم به‌خاطر آمدن شهید است یا چیزی دیگر. هرچه هست، اوضاع بوستان خیلی بهتر از قبل شده است. جدا از این‌ها، خوبی آمدن شهید به‌محله ما این است که وقتی غمی به‌دل می‌آید یا ماجرای ذهنم را مشغول می‌کند و دوست دارم

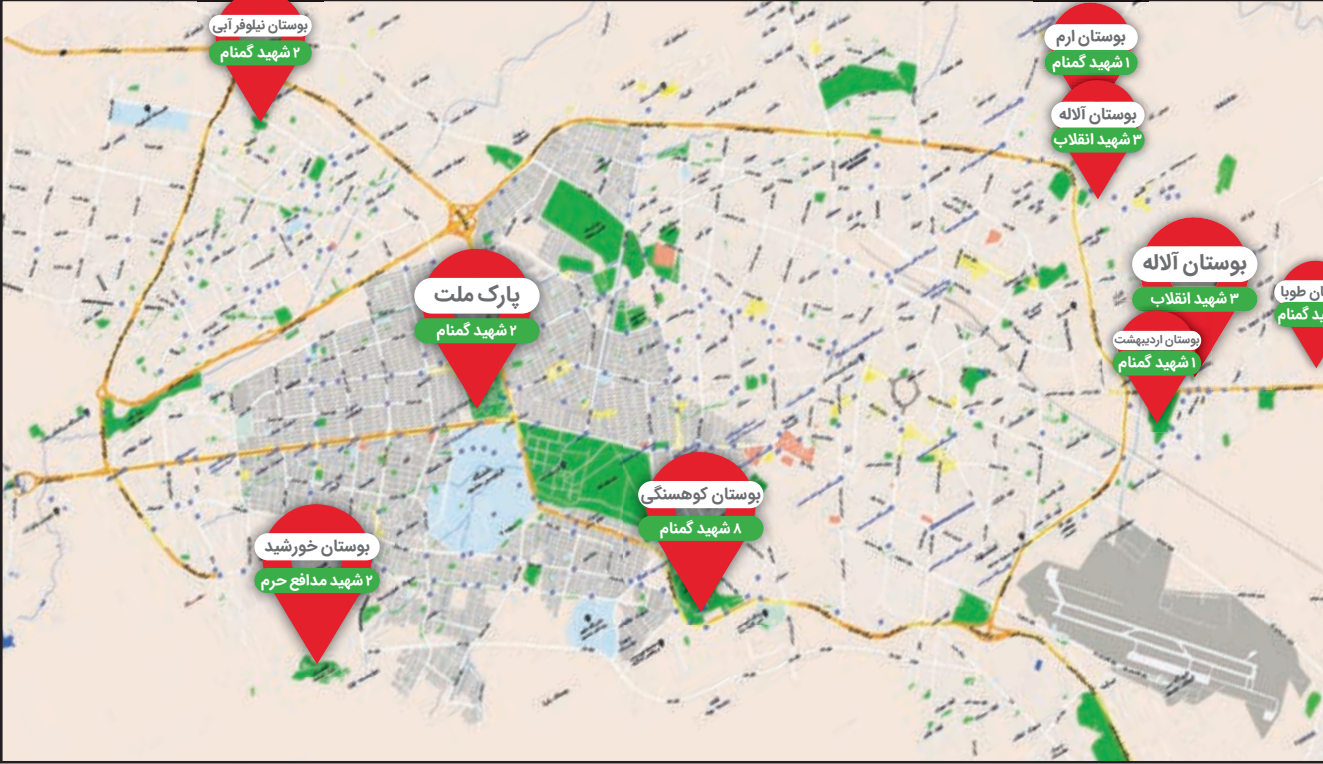
با کسی حرف بزنم که می‌دانم کاری از دستش ساخته است، می‌آیم اینجا سر مزار شهید فاتحه می‌خوانم و قلیم آرام می‌گیرد. به‌جز این زیارت‌های بین‌هفته‌ای وقت

وبی‌وقت، روزهای جمعه هم واجب می‌دانم بایام اینجا. ● آسیب‌های پابر جا نگهبان است و به‌دلیل مسئولیتی که دارد، حواش به‌خیلی چیزها هست، مثلاً آمد و شد آدم‌هایی که برای زیارت به‌مزار دو شهید گمنام بوستان ملت می‌آیند. مرتضی حاجی حسنی در نزدیکی نیمکتی ایستاده است که برای در کردن خستگی یک پیاده‌روی، ناگزیر روی آن نشسته‌ایم. برایمان از ورزشکارهایی می‌گوید که صبح به‌صبح برای زیارت به‌مزار شهدا می‌آیند، سنگ مزار را می‌شویند و می‌روند، همین‌طور از برگزاری مراسمی مثل قرائت زیارت عاشورا که مزار شهدا، بانی برپایی آن شده است. بدون اینکه دلیل کنج‌کاویمان را بیاوند، ساده‌وبی‌آلایش می‌گوید: همه این‌ها درست، اما اینکه تصور کنید همه مسائل فرهنگی پارک حل شده است، نه. به‌نظر نمی‌رسد برای برخی مردم این صحبت‌ها موضوعیت داشته باشد.

شاید برای بعضی‌ها این‌طور باشد، اما برای مریم شهیدی این‌گونه نیست. دی‌ماه امسال که بیاید، رضایت اواز خاک‌سپاری شهدا در این نقطه از بوستان ملت داشته باشد. ● آسب‌های پابر جا نگهبان است و به‌دلیل مسئولیتی که دارد، حواش به‌خیلی چیزها هست، مثلاً آمد و شد آدم‌هایی که برای زیارت به‌مزار دو شهید گمنام بوستان ملت می‌آیند. مرتضی حاجی حسنی در نزدیکی نیمکتی ایستاده است که برای در کردن خستگی یک پیاده‌روی، ناگزیر روی آن نشسته‌ایم. برایمان از ورزشکارهایی می‌گوید که صبح به‌صبح برای زیارت به‌مزار شهدا می‌آیند، سنگ مزار را می‌شویند و می‌روند، همین‌طور از برگزاری مراسمی مثل قرائت زیارت عاشورا که مزار شهدا، بانی برپایی آن شده است. بدون اینکه دلیل کنج‌کاویمان را بیاوند، ساده‌وبی‌آلایش می‌گوید: همه این‌ها درست، اما اینکه تصور کنید همه مسائل فرهنگی پارک حل شده است، نه. به‌نظر نمی‌رسد برای برخی مردم این صحبت‌ها موضوعیت داشته باشد.

الان که تا اذان ظهر چیزی نمانده است. همین‌طور از آسیب‌هایی برایمان تعریف می‌کند که همچنان در بوستان وجود دارد و شب‌ها نمودش را بیشتر دیده

آرامگاه شهدا در بوستان‌های مشهد



در ستایش آدم‌هایی که می‌توانند دنیا را جای بهتری کنند

ماجرای «محیا» که با اطلاع‌رسانی پاکبان مشهدی و همکاری معاون دادستان مشهد به مکانی امن منتقل شد

حسین بیات ا قبل از اینکه نوشتن گزارش چاپ فردا را شروع کنم و محو نوشتن و نشنیدن اطراف شوم، گوش‌ی را برداشتم تا پیام‌هایم را بررسی کنم. یکی از پیام‌ها از طرف سید مجتبی خداداد حسینی است.

او از پاکبان‌های خوش‌ذوق و مسئولیت‌پذیر مشهد است که صفحه دل‌نشین را در اینستاگرام دارد و از چند سال پیش می‌شناسمش. من را داخل یکی از استوری‌هایش تگ کرده است. آن‌را بازمی‌کنم، تصویری را که استوری کرده، از صفحه علیرضا وجدانی برداشته که او هم از پاکبانان حریم رضوی است. سید مجتبی در استوری‌اش از مردم خواسته است هر کسی می‌تواند این عکس را برساند دست قاضی

محترم، خانم نیره عابدین‌زاده، صورت سوژه عکس پوشانده شده است. می‌روم داخل صفحه علیرضا وجدانی که راوی این عکس و داستان‌اش است. تصویر اینجا کامل است، یک کودک حدود سه‌ساله وسط کوچه با بالشتی زیر سر و عروسک کنارش خوابیده است. آن‌طور که علیرضا نوشته، عکس مربوط به دیروز است و نامش محیاست. نوشته است پدر و مادرش درگیر اعتیاد هستند و به معنای واقعی بدسرپرست است. نوشته دستش به‌زنگ خانه ما نرسیده و همان‌جا روی آسفالت کوچه خوابیده است. ساعت ۱۰ نرسیده است. نیم‌ساعتی طول می‌کشد تا شماره علیرضا وجدانی را پیدا می‌کنم و جزئیات ماجرا و آدرس کودک را می‌پرسم. از وضعیت خانه می‌پرسم و دستم می‌آید که وضعیت آن خانه اصلا مناسب یک

است. چشم‌هایش از پشت فریم کوچک عینک مطالعه، سرخ و مملو از اشک می‌شود وقتی می‌گوید: سرووضع لباس‌هایشان را می‌بینم و حالت‌های بعضی‌هایشان که طبیعی نیست. انگار چیزی کشیده‌اند. دلم برای جوانی‌شان خیلی می‌سوزد. نمی‌دانم پی‌چه چیزی می‌گردند و دنبال چه هستند. می‌آیم اینجا برایشان دعا می‌کنم. آن‌شاء... تاثیر داشته باشد.

● تغییر فضای فرهنگی

علی گلمکائی، مدیر وقت بوستان ملت بود، زمانی که این بوستان برای میزبانی از پیکر شهدا انتخاب شد. او زمستان ۱۴۰۰ را به‌خوبی به‌یاد می‌آورد که در تدارک انتخاب نقطه‌ای مناسب برای خاک‌سپاری شهدای گمنام بود. از مدیریتش در بوستان ملت حدود یک‌سال می‌گذشت و شرایط پارک کاملاً دستش آمده بود. او گزینه مناسبی است برای اینکه تغییرات بوستان، پیش و پس از تدفین شهدا را بر ایمان بازگو کند. از مخالفت‌های احتمالی برای تدفین شهدا در بوستان که می‌پرسم، می‌گوید: راستش دیدگاه و صدای مخالفی درباره اصل تدفین شهدا در بوستان به‌گوش من که مدیر آنجا بودم، نرسید.

او اضافه می‌کند: این کار برای بوستان ملت، باعث خیر و برکاتی شد و فضای فرهنگی آن را تغییر داد. این‌طور بگویم که عملاً یک پایگاه فرهنگی ایجاد کرد. دست، باز شد برای انجام برنامه‌های مختلف. مشارکت مردم و تشکل‌ها هم به‌واسطه حضور شهدا پررنگ شد برای انجام این برنامه‌ها. از او توضیح بیشتری می‌خواهیم درباره منظورش از تغییر جو فرهنگی و پاسخ می‌شویم: مثال می‌زنم. آدم‌هایی که در آن محدوده بودند رفتارشان، پوشش و کاسی‌شان آسیب داشت و جرم بود، جمع کردند و رفتند، شاید روی حساب شرمندگی بود. برخی کارها وجدانی است دیگر. گروهی بودند که در همان محدوده مختلط ورزش می‌کردند با موسیقی. شهدا که خاک‌سپاری شدند، هیچ‌کس به‌آن‌ها نگفت از اینجا بروید، خودشان رفتند. دیگر در آن اطراف از برنامه‌های سابق خبری نبود، وگرنه ما انتظامات و گشت‌هایمان را در آن محدوده تقویت نکردیم. باز هم می‌گویم با تدفین شهدا، آدم‌هایی که اعتنا در نمی‌کردند، تغییر کردند و پیروان، جو فرهنگی هم تغییر کرد.

● جای خالی پژوهش

بعد از سال‌ها کار فرهنگی به‌ویژه در بوستان‌هایی از شهر که پیکر شهدای گمنام در آن‌ها دفن شده است، باطمینان می‌گویم که این تدفین، دست‌کم به‌دلیل افزایش رفت و آمد خانواده‌های معتقد، باعث افزایش امنیت این نقاط و کاهش آسیب‌های اجتماعی شده است. جواد موحدیان بر اساس تجربه و ارتباطی که با تشکل‌های منطقه ۴ دارد، نمونه‌هایی را شاهد مثال می‌آورد که از تاثیر عمیق تدفین شهدا بر افراد حکایت دارد. مثلاً بانوانی که تحت‌تأثیر این فضا و برنامه‌های اجرا شده، رفته رفته جذب تشکل‌های فرهنگی مذهبی شدند و اکنون با پوششی متفاوت و نزدیک به بایسته‌های اسلامی به فعالیت مشغول هستند. او البته نقدهایی هم دارد به‌عملکرد متولیان این مکان‌ها و برنامه‌هایی که به‌باور او باید نتوانش، فراتر از برگزاری دعای کمیل و ندبه و مناسبت‌های مذهبی باشد. برگزاری جشن‌های ازدواج ساده جوانان در دل بوستان‌های شهر و در کنار مزار شهدای گمنام و برپایی نمایشگاه‌های فرهنگی مختلف را به‌عنوان نمونه بیان و تأکید می‌کند که شرط لازم برای اجرای این ایده‌ها، بازگذاشتن دست تشکل‌های مردمی است که دست‌کم در برخی بوستان‌ها به‌دلیل رفتارهای سلیقه‌ای هیئت‌امنا، ممکن نیست.

وقتی اذعان اهالی و فعالان فرهنگی به تغییر فضا و کاهش بروز آسیب‌های اجتماعی در بوستان‌ها پس از تدفین شهدای گمنام را با جعفر سروی، دبیر شهر ترمیمی شهرداری مشهد، در میان می‌گذاریم، ماجرا را از منظر تخصصش که جرم‌شناسی است، برایمان موشکافی می‌کند و با تأکید بر اینکه ما مسلمان و شیعه هستیم و اعتقادات و باورهایی داریم، می‌گوید: اینکه بگوییم از منظر علمی و به‌صورت اثبات شده، گزاره‌ای داریم دال بر اینکه دفن این بزرگواران باعث کاهش آسیب‌های اجتماعی در بوستان‌ها می‌شود، فعلاً چنین داده‌ای در دسترس ما نیست، هرچند امکان پژوهش و بررسی علمی موضوع وجود دارد.

او تصریح می‌کند که اگر هم بنای انجام چنین پژوهشی وجود داشته باشد، باید روند علمی و آکادمیک آن کاملاً سپری و به‌نتایج نهایی آن احترام گذاشته شود. حتی اگر نتیجه، برخلاف تصورات اولیه باشد و به‌فرض بگویم که این تدفین، در کنار کاهش آسیب‌هایی مثل بدحجابی، باعث افزایش آسیبی مثل تک‌دیگری در آن محدوده شده است.

ملت دوساله می‌شود. منزلش در بولوار امامت است. و تا اینجا، چند دقیقه‌ای بیشتر پیاده روی ندارد. روسری بنفش ساتن را با یک گره، زیر گلویش سفت کرده و با آرامش نشست است روی صندلی نزدیک مزار شهدا. زیارت امین... می‌خواند از زوی کتابچه دعایی که بر گره‌های جدا شده‌اش نشان می‌دهد مدت‌هاست همدام این بانو شده است: به‌این دو شهید حسن نزدیک بودن دارم، به‌ویژه سمت چپی که موقع شهادت در سال ۱۳۶۱، بیست و سه‌ساله بود، درست هم‌سن من.

دیده‌های او که همسایه این بوستان و زائر همیشگی مزار این دو شهید است، شنیدن دارد، مثلاً وقتی از فراوانی ارادتمندان به شهدای گمنام می‌گوید، در ساعت‌های مختلف شبانه‌روز، یا همین الان که تا اذان ظهر چیزی نمانده است. همین‌طور از آسیب‌هایی برایمان تعریف می‌کند که همچنان در بوستان وجود دارد و شب‌ها نمودش را بیشتر دیده



حضور «محیا» در خیریه شکوه مهر



انعام تیم اورژانس ۱۳۳ برای انتقال کودک به مؤسسه خیریه بوستان شکوه مهر



استوری پاکبان مشهدی

در انتها هم دل‌نوشته‌ای می‌فرستد که برای وجدانی نوشته است. در بخشی از آن آمده است: «مجمع قضایی حمایتی شوق زندگی‌م را مراتب تقدیر و تشکر خود را از این پاکبان عزیز که شغل شریفش را با اجرای مسئولیت اجتماعی در حوزه کودکان مزین کرده است و سبب کمک به محیا شد، اعلام می‌کند. اطراف‌مان را خوب ببینیم، شاید فردی نیازمند

کمکی هر چند کوچک باشد.»

می‌دانم محیا در بوستان شکوه مهر جایش امن است و می‌تواند با مدیریت نهادهای قضایی و بهزیستی، آینده بهتری را تجربه کند. گوش‌ی را کنار می‌گذارم، می‌آیستم و برای آدم‌حسابی‌های این ماجرا دست می‌زنم، همه تجربه دست می‌زنند.